

باسمه تعالی

تحلیل

چهار نقطه کانونی

در بیانیه گام دوم انقلاب

حجت الاسلام محمدصادق حیدری



حسینیه اندیشه

پهمن ماه ۱۴۰۰


این جزوه، متن سخنرانی حجت‌الاسلام محمدصادق حیدری در جمع مدیران و کارکنان یکی از نهادهای انقلابی است که با اندکی ویرایش، تنظیم شده است.



۰۹۱۲۶۱۸۱۲۵۸ — ۰۹۱۲۷۵۰۲۹۹۴

<http://hosseiniehandisheh.ir>

 <https://eitaa.com/Hossiniehandisheh>

 <https://ble.im/Hossiniehandisheh>

فهرست مطالب

□ مقدمه ۵

□ نقطه کانونی اول، عظمت اصل انقلاب ۶

● روش جدید امام برای مبارزه و انقلاب ۶

● «فلسفه تاریخ»، لازمه توضیح عظمت انقلاب ۸

● تفاوت معنویت اجتماعی با معنویت فردی ۱۱

● استدلال جدید برای «مشروعیت انقلاب اسلامی» بر اساس فلسفه تاریخ الهی ۱۱

□ نقطه کانونی دوم: کارکردهای انقلاب اسلامی ۱۴

● تجویز راهکارهای صحیح، وابسته به توصیف و فهم عمیق از تجربیات انقلاب برای بقاء ۱۶

● نیاز انقلاب به تئوریزه کردن تجارب خود ۱۷

● چرا در امور سیاسی امنیتی موفق هستیم، در اقتصاد و فرهنگ نیستیم؟ تئوریزه کردن «تغییر محاسبات» و وزن دهی جدید به متغیرها در محاسبات تخصصی دفاعی امنیتی،

لازمه تکرار موفقیت در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی ۱۸

□ نقطه کانونی سوم: عظمت چشم‌انداز پیش رو ۲۰

● روش رهبری در مواجهه با بدنه کارشناسی موجود و ادبیات تخصصی توسعه ۲۲

● برجام، محصول کارشناسی علمی و تخصص مادی / منشأ ناهنجاری‌های کشور: «درگیری

ادبیات انقلاب با ادبیات توسعه در کیفیت اداره کشور» ۲۴

□ نقطه کانونی چهارم: عظمت نقش جوان متعهد ۲۶

مقدمه

در این فرصت مختصر قرار است خیلی خلاصه به تحلیل و تبیین بیانیه گام دوم پردازیم. بخشی از سخنان مقام معظم رهبری که به خوبی انتخاب و در ابتدای جلسه خوانده شد^۱ یک مقدار راه بحث را باز می‌کند و آن اینکه همان طور که مقام معظم رهبری فرمودند، بیانیه می‌خواهد گذشته و حال و آینده انقلاب را در یک نگاه عام توضیح بدهد. البته انقلابی که این طور دشمنانش را به استیصال و عجز کشانده، اگر بخواهد در یک بیانیه، گذشته و حال و آینده‌اش بیان بشود، نکات زیادی در آن مطرح می‌شود و پیچیده است. همان طور که پیچیدگی واقعی خودش در عالم خارج، دشمنان را به زحمت انداخته است. بنابراین ما با یک متن پیچیده روبرو هستیم. طبعاً کثرات زیاد و مطالب متکثری در این بیانیه هست. لذا مهم آن است که ما بتوانیم یک جمع بندی داشته باشیم و در کثرات بیانیه گم نشویم. پس در مرحله اول برخورد با بیانیه، تقریر و فهم قاعده‌مند لازم است؛ چون متن پیچیده است و کثرات زیادی داشته و موضوع آن مهم است و لذا به یک جمع‌بندی نیاز داریم؛ نه اینکه هر کس یک قسمتی را بگیرد و یک معنایی بکند و کل بیانیه را به آن انصراف بدهد.

بحمدالله مؤلف بیانیه (مقام معظم رهبری) در دیدارشان با دانشجویان، چهار محور اصلی بر بیانیه حاکم کردند که همه فیش‌ها و همه بخش‌ها باید ذیل اینها قرار بگیرد تا

۱. مقام معظم رهبری: «ببینید، «بیانیه‌ی گام دوم» یک ترسیم کلی از گذشته و حال و آینده‌ی انقلاب بوده... چهار نقطه‌ی به‌اصطلاح اصلی در این بیانیه مورد تأکید بوده: نقطه‌ی اول: «عظمت حادثه‌ی انقلاب». نقطه‌ی دوم: «عظمت راه طی شده و کارکردهای انقلاب تا امروز»؛ نقطه‌ی سوم «عظمت چشم‌اندازی است که باید به آن برسیم»؛ اینکه ما به کجا می‌خواهیم برسیم، می‌خواهیم چه کار کنیم، هدف ما کجا است. و نقطه‌ی چهارم: «عظمت نقش نیروی جوان متعهد»؛ نه هر جوانی؛ جوانی که احساس تعهد کند، احساس مسئولیت کند... این چهار نقطه‌ای است که ما اینجا خواستیم [بیان کنیم]. البته من عرض کردم به اجمال؛ در یک بیانیه نمی‌شود خیلی این چیزها را تفصیل داد - یک کتاب یا دو کتاب باید نوشت - لکن جا برای تفصیل و فکر و مطالعه و تعمیق این حرفها وجود دارد». بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان؛ ۱۳۹۸/۳/۱.

معنای خودش را پیدا بکند. یکی عظمت اصل انقلاب، دوم عظمت کارکرد انقلاب، سوم عظمت چشم‌انداز روبرو و چهارم عظمت نقش جوانان مؤمن. که ما در حسینیه اندیشه، تقریر خودمان از بیانیه را بر اساس این چهار محور ارائه کردیم.

بعد از مرحله تقریر و فهم قاعده‌مند، باید وارد تحلیل بشویم. همان طور که مقام معظم رهبری در همان سخنرانی فرمودند، این تازه سرفصل‌هایی است که باید تبیین بشود، تئوریزه بشود و گسترش پیدا بکند. ما هم در حسینیه اندیشه، سال‌های سال است که بر «تئوریزه کردن انقلاب اسلامی» تمرکز کرده‌ایم. این حرکت هم توسط اساتید مرحوم ما از درس خارج حضرت امام در سال ۴۸ در نجف (که بحث ولایت فقیه را مطرح کردند و در بخشی از آن فرمودند که فضایی جوان به ابعاد حکومت اسلامی و نظامات اسلام فکر بکنند) شروع شده و پنجاه سال ادامه پیدا کرده و الان بحمدالله به نتایج خوبی رسیده‌ایم که بخشی از آنها را تقدیم می‌کنم. لذا سعی امروز سعی می‌کنیم یک تبیین تخصصی نسبت به این چهار محور مطرح شود که بیانیه را تئوریزه کند.

□ نقطه کانونی اول، عظمت اصل انقلاب

◎ روش جدید امام برای مبارزه و انقلاب

در ابتدا مقام معظم رهبری، اشاره می‌کنند به اینکه در دورانی که دنیا بین شرق و غرب مادی تقسیم شده بود، انقلاب اسلامی پا به عرصه گذاشت و کلیشه‌ها را شکست. دنیا بین «شرق و غرب مادی» تقسیم شده بود؛ یعنی هر دو ماده‌محور بودند و در دنیاپرستی به وحدت می‌رسیدند ولی با دو جناح شرق و غرب. یا به تعبیر دیگر ایشان، «چپ و راست مدرنیته». مدرنیته - که همان مادی‌گرایی است - در قالب دو جناح شرق و غرب بر دنیا حاکم شده بود. یعنی دنیا در دست دنیاپرستان قرار گرفته بود. اینجا عظمت اصل انقلاب این بود که آمد و این چارچوب را شکست. شکستن این چارچوب با توجه به این مطلب روشن می‌شود که این چارچوب صرفاً یک بحث نظری نبود، آنها حتماً پشتوانه‌های نظری سستی دارند، اما این بحث نظری را به یک الزام عینی تبدیل کرده بودند که هر فرد و مرام و مکتبی اگر بخواهد وارد عرصه اجتماعی و کسب قدرت و گرفتن حاکمیت بشود، باید یا شرقی باشد یا غربی. یک تقسیمی را بر جهان در مسئله اصل قدرت حاکم کرده بودند که حاکمیت‌ها یا شرقی و یا غربی باشند. و هر دو هم در دنیاپرستی به وحدت می‌رسیدند. با

این واقعیت مادی مواجهه بودیم.

در عمل هرکسی می‌خواست فارغ از شرق و غرب پا به عرصه اصل قدرت و حاکمیت بگذارد، شاید یک مدت کوتاهی موفق می‌شد اما از بین می‌رفت و مجبور بود خودش را به یکی از این دو محور متصل بکند. حضرت امام در چنین فضایی تصمیم به قیام گرفت. این «یا شرقی یا غربی» در یک عینیتی خودش را نشان می‌داد: می‌گفتند اگر حاکمیت را می‌خواهید بگیرید، دو روش مبارزه و دو روش کسب قدرت و حاضر شدن در حاکمیت وجود دارد. یکی، روش مبارزه شرقی که روش مبارزه چریکی و مسلحانه بود و روش مبارزه غربی که روش پارلمانی و حضور در انتخابات و گرفتن بخشی از قدرت و فشار آوردن به حاکمیت مطلقه محسوب می‌شود. بلوک شرق، روش مبارزه را کار چریکی و مسلحانه می‌دانست و بلوک غرب، مبارزه را به تشکیل حزب و رسانه و کسب اقلیت قدرتمند در کرسی‌های حاکمیت و مقید کردن قدرت مطلقه تعریف می‌کرد.

حضرت امام در این فضا قیام را آغاز کرد. یعنی کسب قدرت و حاکمیت یک امر ساده نبود، پیچیده شده بود، علمی شده بود و بجز بحث علمی، الزام عینی درست کرده بود. حضرت امام چون هدف دیگری داشت، قبول نداشت از هیچکدام از این روش‌ها استفاده بکند و روش‌های رایج مبارزات را برنمی‌تابید، با اینکه یک الزام عینی درست شده بود که یکی از این دو راه را باید بروید. حضرت امام هم با مبارزه مسلحانه مخالفت می‌کرد و جلو مجاهدین خلق ایستاد و آن کسانی هم که می‌خواستند این اجازه را بگیرند، حضرت امام مخالفت می‌کردند. هم با روش پارلمانی مخالف بود؛ یعنی نه حزب تشکیل داد و نه در انتخابات شرکت کرد و نه دنبال این بود که بخشی از قدرت را از طریق انتخابات بگیرد. لذا از نظر علمی، نخبگان مبارز درباره قیام حضرت امام می‌گفتند نهضت کوری است، معلوم نیست دارد چکار می‌کند! مثل اینکه کسی بگوید الان اینجا نشسته‌ام و خانواده‌ام در خانه نشسته‌اند اما من بدون تلفن و موبایل و اینترنت با آنها صحبت کردم. به چنین شخصی می‌گویند شما متوجه نیستی چه می‌گویی، بدون این ابزار نمی‌توانی ارتباط برقرار کنی. سیاست هم صرفاً یک بحث نظری نیست بلکه ابزار عینی دارد. ابزار عینی برای مبارزه و قیام و کسب حاکمیت در آن زمان، یا «روش پارلمانی» بود یا «روش مسلحانه» که حضرت امام هیچکدام از اینها را نپذیرفت اما پیروز شد. آن دو روش و طرفداران آنها در جامعه ایران شکست خوردند و همگی تا سال ۵۵ سرکوب شدند اما حضرت امام پیروز شد. با چه روشی؟ یک روشی که به لطف خدای متعال توسط ایشان ابداع شد که این را هم

باید تئوریزه بکنیم. وجداناً انجام شده اما تئوریزه نشده است.

© «فلسفه تاریخ»، لازمه توضیح عظمت انقلاب

نکته دیگر در تحلیل «عظمت اصل انقلاب» هنگامی روشن می‌شود که به این سوال بپردازیم: اصلاً چرا حضرت امام قیام کرد؟ مقام معظم رهبری هم می‌فرمایند که گذشته و حال و آینده انقلاب را بخواهیم تحلیل کنیم، یعنی اینها را مرتبط به هم و در یک روند منطقی و معقول ببینیم. این کار بدون بحثی به نام فلسفه تاریخ ممکن نیست. شما باید یک فلسفه تاریخ داشته باشید تا گذشته و حال و آینده را با یک روند منطقی و متصل توضیح بدهید که این کتابی^۱ هم که خدمت بزرگواران توزیع شده، پیرامون همان قسمت اول بیانیه رهبری است و عظمت اصل انقلاب را تئوریزه کرده است و آن را در سطح «فلسفه تاریخ» توضیح داده که من خیلی خیلی اجمالی به آن اشاره می‌کنم.

دنیاپرستان که دنیا در اختیارشان بود. قبل از انقلاب هم دنیاپرستان دنیا دستشان بود. پس علمای شیعه کجا بودند؟ چرا از قیام و انقلاب خبری نبود؟ حرکت‌های سیاسی شدید و بزرگی دیده نمی‌شد؟ اگر بخواهیم پاسخ عمیقی برای این سوال پیدا کنیم، باید فلسفه بعثت نبی اکرم(ص) و فلسفه قیام امام حسین(ع) و فلسفه غیبت حضرت ولی عصر(عج) و فلسفه ظهور را در یک بستر فلسفه تاریخی توضیح بدهیم که اجمال آن را عرض می‌کنم.

در زیارات نبی اکرم(ص) و در وصف ایشان وارد شده که: «الْحَاتِمَ لِمَاسَبَقَ، وَ الْفَاتِحَ لِمَا اسْتَقْبَلَ» دوره گذشته را پایان داد و دوره جدیدی و آینده نوینی را آغاز کرد. یک احتمال در دوره گذشته و دوره جدید این است که تا قبل از بعثت نبی اکرم(ص) همه انبیاء اولوالعزم و همه موحدین و همه طرفدارانشان توسط نظامات کفر و حاکمیت‌های کفر، مطرود و منزوی بودند، کشته می‌شدند، سوزانده می‌شدند، غارت می‌شدند، تبعید می‌شدند، به زندان می‌افتادند، شکنجه می‌شدند. تا قبل از بعثت نبی اکرم(ص) همه انبیاء اولوالعزم و موحدین، تحت فشار و ضربه حاکمیت‌های کفر قرار داشتند و کلمه توحید و نبوت، امنیت نداشت.

در روایات نقل شده که حضرت نوح را به نحوی کتک می‌زدند که چند روز به حالت

۱. کتاب «قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مدرن»

اغماء می‌افتاد. حضرت ابراهیم (ع) را در آتش انداختند. پسران قوم بنی اسرائیل را به بردگی و دخترانشان را به کنیزی می‌بردند. حضرت عیسی را می‌خواستند تحویل رومی‌ها بدهند و به صلیب کشیده بشود. حضرت زکریا را که در بین درخت پنهان شده بود، با اَره به شهادت رساندند. اصحاب اخدود را در گودالی جمع کردند و آتش زدند. تا قبل از بعثت نبی اکرم (ص) کلمه توحید و نبوت، امنیت نداشت. کفار غلبه می‌کردند. شش هزار و هشتصد سال از هبوط تا بعثت، کلمه توحید و نبوت امنیت نداشت و بر اساس حکمت و حلم الهی به کفار مهلت داده شده بود و تاریخ، شاهد جولان کفار و ضعف مومنین بود.

این دوران با بعثت نبی اکرم (ص) باید پایان پیدا کند: «الختام لما سبق» و یک دوران جدیدی آغاز بشود که در آن، توحید و نبوت، امنیت پیدا بکند: «الفاتح لما استقبل». لذا می‌بینید که نبی اکرم (ص) اولین پیامبری است که در ده سال، (بجز سرّیه‌ها) حداقل سی غزوه انجام داده است. یعنی به طور متوسط هر سال حضرت سه جنگ کرد. بحرانی‌ترین وضعیت یک نظام سیاسی چیست؟ جنگ است. چرا این کار را کرد؟ چون مهلت چند هزار ساله‌ی کفار تمام شده بود و باید کلمه توحید امنیت پیدا می‌کرد. البته آنها کنار نمی‌رفتند و عنادشان را ادامه می‌دادند و لذا باید با جنگ و شمشیر علاج می‌شد. اگر نبی اکرم فرمود «ما اودى النبى مثل ما اوديت»، چون مأموریت ایشان ویژه بود، سختی و زحمتی که کشیدند، هیچ پیامبری نکشید. چون مأموریت ایشان برچیدن بساط شرک و کفر و بت‌پرستی جلیّ از روی کره زمین بود. البته آنها که به راحتی کنار نمی‌روند. شش هزار و هشتصدسال رئیس بودند. لذا مسئله شمشیر وسط می‌آید و جهاد عجیب و غریبی که بر اساس آن، سی جنگ در ده سال صورت گرفت که اصلا برای ما قابل تصور نیست. لذا می‌بینید وقتی نزد منبر نبی اکرم (ص) در مدینه قرار می‌گیرید، وارد شده که خطاب به منبر بگویید: با بریایی تو، علوّ کفر و شرک پایین آمد و زمین گیر شد «خفض بانتصابک علوّ الکفر و سموّ الشرک». امنیت از کلمه کفر برداشته شد و امنیت برای کلمه توحید حاصل شد.

هم بحیرای راحب که که وارث علوم انجیل بود، هم یونس یهودی که وارث علوم یهود بود، وقتی حضرت را در کودکی دیدند، گفتند: «هذا نبى السيف» این پیامبر شمشیر است. پیامبری که بعد از شش هزار و هشتصدسال مهلت، بیاید شمشیر بکشد و امنیت برای کلمه توحید ایجاد بکند. یعنی بشارتی هم که انبیاء گذشته به نبی آخرالزمان می‌دادند، معنایش این بود که کسی می‌آید که امنیت برای موحدین ایجاد می‌کند. که

طبعاً با جنگ اتفاق می‌افتد. این امنیت اگر بخواهد باقی بماند و پایدار و بادوام باشد، باید اسلام و توحید در مقیاس قدرت جهانی قرار بگیرد. نبی اکرم(ص) این کار را کردند. پایه‌ای از مجاهده و مبارزه با کفر را بنیان نهادند که امت بعد از ایشان (ولو نفاق زده شدند و در اوج انحراف قرار گرفتند) اما راه جهاد با کفار را طوری ادامه دادند که ماشین جنگی ابرقدرت‌های مادی آن زمان یعنی ایران و روم شرقی را فروپاشیدند و عرب‌ها که در آن زمان قوم ضعیف و حاشیه‌ای حساب می‌شدند، امریکا و شوروی زمان خودشان را ساقط کردند.

این فرهنگ مبارزه با کفر و تامین امنیت توحید از طریق جهاد توسط پیامبر اکرم(ص) حتی در آن جامعه نفاق زده، کاری کرد که این ائمه نفاق مجبور شدند آن راه را ادامه دهند. این عظمت کار پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و ائمه هدی(ع) است که این منافقین را مجبور کردند که آرمان بعثت را محقق کنند. لذا امپراتوری‌های اموی و عباسی گرچه منافق بودند، اما ظواهر اسلام را حفظ می‌کردند و امنیت برای کلمه توحید حاصل شد. پیامبر اکرم(ص) این کار را نهادینه کرد و گرده کفار را با شمشیر امیرالمؤمنین شکست. لذا اگر درباره پیامبر گفته شده «هذا نبی السیف»، در زیارت امیرالمؤمنین هم وارد شده که: «سیفاً لنبوته». امیرالمؤمنین، شخصیت نظامی امنیتی سیاسی نهضت نبی اکرم(ص) بود. و این کار را انجام داد و روی آن ایستاد به نحوی که منافقینی که اهل دنیا هستند و باید بروند با کفار ساخت و پاخت بکنند، نه تنها این کار را نکردند و جرأت نکردند، بلکه ابرقدرت‌های مادی آن زمان را فروپاشاندند.

لذا اسلام و توحید وارد معادلات قدرت جهانی شد، یعنی امپراتوری اموی و عباسی ابرقدرت جهانی شدند. منافق بودند اما از امنیت کلمه توحید محافظت کردند و ظواهر اسلام از قبسل مسجدسازی و قرآن خوانی و حج و... را حفظ کردند. در مقابل چنین منافقی که در مقابل کفر می‌ایستند، اگر یار نداشته باشی، حکم به تقیه می‌شود. لذا هم ائمه معصومین، هم علمای شیعه به عنوان نواب عام حضرت ولی عصر(عج) قیام به آن معنا (که بیایند و حکومت را به دست بگیرند) نکرده و تقیه انجام دادند بجز امام حسین(ع) که بحث جداگانه‌ای دارد. در آن کتاب به تفصیل اشاره شده که یزید برخلاف سایر خلفاء حاضر نبود که در مقابل کفر بایستد بلکه می‌خواست کفر جلی را به جامعه اسلامی برگرداند و آرمان بعثت را نابود کند. لذا امام حسین برخلاف سایر ائمه، حاضر به بیعت

نشد و لو یاری نداشته باشد و به شهادت برسد.

◎ تفاوت معنویت اجتماعی با معنویت فردی

این فلسفه تاریخ را حتما باید بگویید تا استدلال جدید بر مشروعیت انقلاب اسلامی تولید شود. یعنی چنانچه بگوییم انقلاب برای تحقق احکام رساله و صرفاً احکام فردی انجام شده، بعضی‌ها هم می‌گویند که این احکام اجرا نشده، پس این چه انقلابی است! متحجرها همین را می‌گویند. در حالی که در رأس احکام رساله چیست؟ **تامین امنیت کلمه توحید در مقابل کفر و شرک است. این محوری‌ترین حکم است. معنویت در محورش به آنجا تعریف می‌شود.** شما چه میزان قدرت اسلام را در مقابل قدرت کفر افزایش دادید؟ محور اصلی معنویت این می‌شود که اشاره کردیم. اگر یکی از محورهای بیانیه، «معنویت» است، این فقط **معنویت فردی نیست بلکه معنویت اجتماعی و معنویت تمدنی در مقابل تمدن و اجتماع کفر و شرک است.** البته شما برای این کار حتماً یک مناسک فردی و درونی هم لازم دارید که قدرت مقابله با آنها را داشته باشید.

بنابراین انقلاب اسلامی کجا معنا پیدا می‌کند؟ وقتی که عثمانی به عنوان وارث دولت نفاق و امپراتوری دولت اسلامی بعد از جنگ جهانی اول فروپاشید، منافقین دست از محافظت از امنیت کلمه توحید برداشتند و کفر نوین و بت پرستی مدرن بازگشت و اسلام را در معرض خطر قرار داد. خدا رحمت کند حضرت امام را که این تعبیر عجیب - که پایان نامه‌ها برای توضیح آن لازم است - فرمود: «**بت پرستی مدرن**». یعنی قرآن با این شدت و حدت، بت پرست‌ها را توبیخ می‌کند و تهدید به عذاب می‌کند؛ اما الان که کسی بت نمی‌پرستد. اکثریت کفار که بت پرست نیستند بلکه بت پرستی به عنوان یک امر باستانی در منطقه تبت و... محدود و منزوی شده است. حالا آیا این آیات قرآن را صرفاً به دالایی لاما و امثال او منصرف کنیم؟! یا بت پرستی مدرن را باید معنا بکنیم؟ که این هم بحث مفصلی دارد که در کتاب فوق‌الذکر به آن اشاره شده است.

◎ استدلال جدید برای «مشروعیت انقلاب اسلامی» بر اساس فلسفه تاریخ الهی

پس امنیت کلمه توحید که توسط امپراتوری‌های نفاق تامین می‌شد و آرمان بعثت را

حفظ می‌کرد، با فروپاشی عثمانی ضربه سهمگینی خورد و فقهای شیعه با خطر بازگشت کفر - البته در شکل مدرن و نوین آن - مواجه شدند و مبارزات شان را آغاز کردند تا پس از فراز و نشیب‌هایی، این مبارزات به بلوغ رسید و انقلاب اسلامی را رقم زد تا در مقابل شرق و غرب مادی قرار گیرد یا به عبارت بهتر، به کلمه توحید در مقابل کفری که به قرائت شرق یا غرب، حاکم بر دنیا شده بود، امنیت ببخشد.

این معنا ندارد بعد از بعثت نبی اکرم(ص) که «الفاتح لما استقبل» هستند، دنیای جدیدی آغاز شود و کلمه توحید امنیت پیدا کند اما بعد از مدتی، مجددا امنیت کلمه توحید از بین برود. بلکه توحید باید در معادلات قدرت جهانی حضور داشته باشد. این آرمان با فروپاشی دولت عثمانی دچار اختلال شد. لذا پرچم دفاع از اسلام، از دست اهل نفاق خارج شد و علمای شیعه پرچم امنیت کلمه توحید را به دست گرفتند و یک سیر مبارزاتی را آغاز کردند که حدود ۱۵۰ سال طول کشید از میرزای شیرازی و شیخ فضل الله نوری تا آیت الله مدرس و آیت الله کاشانی. حضرت امام با جمع‌بندی از این فراز و فرودها و آزمون و خطاها، انقلاب اسلامی را به پیروزی رساند. یعنی برای کسب قدرت باید ۱۵۰ سال روند تاریخی بگویید. یک شبه اتفاق نیفتاد. آن هم در چه فضایی؟ در فضای بازگشت کفر جلی و لو به شکل مدرن آن. این آرمان بعثت نبی اکرم(ص) که محقق شده بود، نباید مختل بشود. لذا **مقام معظم رهبری فرمودند امروز هر کسی که با انقلاب همراهی می‌کند، با نبی اکرم(ص) بیعت می‌کند.** معنای استدلالی آن و معنای تخصصی آن در فلسفه تاریخ معنا می‌شود. این فلسفه تاریخ بحث مهم و گسترده‌ای است و خیلی اجمالی به آن اشاره شد.

وقتی نبی اکرم(ص) در مقابل کعبه نماز می‌خواندند و فقط امیرالمومنین و حضرت خدیجه با ایشان همراهی می‌کردند، یکی از تجار عرب که در حال تجارت با عباس عموی پیامبر بود، پرسید: اینها چکار می‌کنند؟ عموی پیامبر هم می‌گوید: این پسرعموی من است، دو تا فکر دارد، «زعم ان الله ارسله»، فکر می‌کند خدا او را فرستاده و پیامبر است، و «زعم ان کنوز کسری و قیصر ستفتح علیه» فکر می‌کند گنج‌های امپراتوری ایران و روم به دستش می‌افتد. اهل دنیا با توجه به معادلات قدرت آن زمان، این حرف را مضحک می‌دانستند (نعوذ بالله) چون عرب‌ها نه تنها در معادلات قدرت نبودند، بلکه یک قوم درجه سه و دور از تمدن حساب می‌شدند و به تمثیل امروزی، جایگاهی مثل بورکینافاسو در مقابل امریکا و هفت کشور صنعتی داشتند.

اما نبی اکرم (ص) بر خلاف همه معادلات قدرت، این واقعیت جدید و الهی را ایجاد کرد و منافقین نیز مجبور به تداوم آن شدند اما با فروپاشی امپراتوری عثمانی و دولت‌های نفاق، این مهم دچار اختلال شد. لذا علمای شیعه برخلاف گذشته، خود را موظف به قیام دیدند و پرچم اسلام به دست علمای شیعه افتاد و قیام کردند و در تکامل آن، حضرت امام انقلاب را به پیروزی رساند. در حالی که از ابزارهای عینی که همه نخبگان مبارز جهان از آنها استفاده می‌کردند، استفاده نکرد و پیروز شد. معجزه انقلاب اینجا رقم خورد.

وقتی قوم ثمود به حضرت صالح (ع) گفتند معجزه بیاور، چه کاره بودند؟ در کوه، سنگ تراشی می‌کردند و از کوه، کاخ در می‌آوردند. شغلشان سنگ تراشی است. می‌دانند از سنگ چه چیز در می‌آید. لذا به حضرت صالح (ع) گفتند از سنگ، ناقه در بیاور. و خدا معجزه‌اش را همان جا رقم زد و از سنگ، ناقه درآورد. اینها بالاترین وجدان را داشتند که از سنگ ناقه در نمی‌آید و این مطلب را از همه بهتر می‌فهمیدند. اما معجزه دقیقا در مقابل وجدان آنها رقم خورد. اساساً معجزه هم به معنای به عجز درآورنده قدرت‌های کفر و شرک است. حضرت امام، قدرت کفر در الزام عینی همگان به «یا شرقی و یا غربی» را بع عجز کشاند. الزام عینی درست کرده بودند که: یا شرقی یا غربی حتی در روش مبارزه. حضرت امام وجدان آنها را شکست. آنجا اعجاز رقم خورد. همه می‌دانستند جز از روشهای چریکی یا پارلمانی، مبارزه ای نمی‌تواند موفق بشود. این وجدان همه مبارزان جهان بود. این وجدان شکسته شد. حضرت امام، ناقه‌ی انقلاب اسلامی را از دل صخره‌های مبارزه‌های پارلمانی و چریکی که روش‌های مادی بودند، درآورد. اصلا اساس دین بر اعجاز است. حتی در دوران غیبت. ابتدا تا انتهای قرآن درباره «آیه» صحبت می‌کند. خدا با نشانه هایش هدایت می‌کند، نشانه هایش در دوران غیبت که تعطیل نمی‌شود. فرقی این است که در دوران حضور حتما آیه و معجزه به دست پیامبر و امام رقم می‌خورد، اما در دوران غیبت (گرچه معجزه به دعای حضرت ولی عصر رقم می‌خورد) ظرف تحقق معجزه کجاست؟ قلب نایب عام حضرت ولی عصر (عج) است. قلب حضرت امام را مقابل سلطه کفر (چه شرقی و چه غربی) بسیج کردند و در مقابل جهان ایستاد، تک و تنها، بدون ابزارهایی که همه با آن کار می‌کنند. حضرت امام «یا شرقی یا غربی» را در اصل حاکمیت شکست، انقلاب را پیروز کرد با روشی که بعدا باید آن را توضیح دهیم.

□ نقطه کانونی دوم: کارکردهای انقلاب اسلامی

اهالی علوم سیاسی مطرح می‌کنند که گرچه شما یک انقلاب به راه انداختید، اما به تدریج از بین می‌رود. چون ماهیت قدرت سیال است. همان طور که اقتصاد سیال است، قدرت هم سیال است و لذا نمی‌تواند بدون تکیه به قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی و بین‌المللی کار بکند یا باقی بماند.

با توجه به این مطلب، وارد تحلیل کارکرد انقلاب می‌شویم. کسانی که می‌گفتند انقلاب دو ماه یا شش ماه دیگر ساقط می‌شود، ابدأ آدم‌های ابله و ساده‌لوحی نبودند. بلکه روی معادلات علوم سیاسی موجود صحبت می‌کردند که چون شما تقسیم یا شرقی و یا غربی را شکستید، باقی نمی‌مانید، می‌خواهید این شورش‌های قومی را چکار کنید؟ می‌خواهید مسئله جنگ داخلی منافقین را چکار کنید؟ می‌خواهید جنگ تحمیلی را چکار کنید؟ ابدأ حرفشان در محاسبات خودشان غلط نبود. اما اشتباه آنها اینجا بود که نمی‌دانستند حضرت امام با تکیه بر ایمان مردم مومن، قدرت الهی تولید کرده است که محاسبات دیگری دارد. لذا حضرت آقا هم می‌فرمایند بعضی می‌گویند نظام ناکارآمد است. این حرف غلطی است. **بزرگ‌ترین کارآمدی**

نظام این است که همه قدرت‌های جهانی می‌خواستند از بین برود، ولی باقی ماند. این باقی ماندن، معنایش شکستن همه معادلات علوم سیاسی متداول است. مثلاً در مسئله جنگ عراق در سال ۲۰۰۱ آن موقع هم روسیه، هم چین، هم آمریکا و همه موافق بودند که صدام ساقط بشود، ظرف دو سه هفته ساقط شد. یک کشور است، ولی وقتی قدرت‌های جهانی هماهنگ بشوند، سریعاً تغییر حاکمیت اتفاق می‌افتد. از آن طرف در اکراین، روسیه و آمریکا با هم دعوا کردند و لذا مساله فرسایشی شده است، در سوریه، آمریکا و روسیه سر آن دعوا دارند، فرسایشی شده است. حضرت امام چکار کرد؟ انقلابی کرد که همه قدرت‌ها می‌خواستند نباشد، اما باقی ماند.

عظمت کارکرد انقلاب در محور اصلی‌اش این است که «خلاف همه معادلات علوم سیاسی در حفظ و بقا»، عمل کرد اما باقی ماند. مثلاً چه اتفاقی افتاد؟ وقتی صدام جنگ تحمیلی را شروع کرد، ارتش ما در مقابلش قرار گرفت. یعنی ارتشی‌های متعددی که فرار نکرده بودند و انقلابی بودند. هویت علمی آنها شکل

گرفته بود و در دانشکده جنگ، جنگ را به صورت تخصصی خوانده بودند و آموزش دیده بودند. لذا در معادلات، بر سخت افزار تکیه می کردند و می گفتند نمی شود در مقابل عراق پیروزی مهمی به دست آورد. چند بار هم امتحان کردند و شکست خوردند؛ از جمله در عملیات هویزه. اینجا می خواهید چکار کنید؟ از نظر سخت افزاری و نظم، ارتش عراق فائق است. چون قدرت های جهانی پشت عراق رفته اند. همان قدرت های جهانی که شما نظم آنها را - که یا شرقی یا غربی بود - شکستید، پشت عراق رفته اند و از آن حمایت می کنند. شما اینجا چکار کردید؟ در اینچنین شرایط میدانی، شما معادلات کلاسیک جنگ را تغییر دادید تا بتوانید بجنگید و باقی بمانید، وگرنه طبق معادلات کلاسیک، همان «زمین بدهیم، زمان بگیریم» درست بود. یعنی درست است که بنی صدر خائن بود، اما نماینده یک حرف تخصصی بود. این حرف تخصصی می گفت وقتی در معادلات موفق نیستید و توازنی برقرار نشده، حداقل آتش بس را بپذیرید و بقیه سرزمین ها را حفظ بکنید. و چه تلاش فکری و مجاهده عملی توسط امثال شهید باقری انجام شد که بتواند یک روش جنگ جدیدی را ایجاد بکنند! در عمل، یک واقعیت جدید ساخته شد. همان طور که در عمل یک واقعیت جدید و یک روش مبارزه نوین در مقابل روش پارلمانی و چریکی ساخته شد، روش جنگیدن جدید هم ایجاد شد و الا باقی نمی ماندیم. آن پیش بینی های مربوط به سقوط جمهوری اسلامی هم این واقعیت مادی و معادلات موجود را می دیدند که آن طور نظر می دادند ولی نمی دانستند که امام و یارانش واقعیت جدید می سازند. این را اگر سپاه تئوریزه نکند، خودش دچار روش های کلاسیک موجود می شود و روزمرگی بر آن حاکم می شود و انگیزه ها در آن ضعیف می شود.

سپاه نماینده این قسمتی است که در مقابل حمله های نظامی و امنیتی و سیاسی بر انقلاب، شکل گرفت و معادلات موجود را تغییر داد تا انقلاب را حفظ کند. کفار بر خلاف همه دروغ هایشان وقتی خطری می بینند، اول می خواهند حذف فیزیکی کنند نه مذاکره. لذا با پیروزی انقلاب حمله ور شدند. از جهات مختلف سیاسی، امنیتی، نظامی، کودتا، جنگ و فشارهای سیاسی شدید که انقلاب را از بین ببرند. و محاسبات و حرفشان هم طبق معادلات موجود درست بود و ما باید در جنگ تحمیلی شکست می خوردیم. در قضیه منافقین (که هفده هزار کشته در سی میلیون نفر تفاوتی با جنگ داخلی ندارد) باید شکست می خوردیم. چه تغییری در روش های متداول امنیتی سیاسی دفاعی

دادیم که از بین نرفتیم؟ و انقلاب‌های منطقه چرا شکست خوردند؟ چون حاضر نبودند این تغییرات را انجام بدهند؛ با اینکه تجربه انقلاب اسلامی را دیده بودند. اما حضرت امام تجربه قبلی نداشت و با این حال شکست نخورد. این هم اعجاز انقلاب است. رهبری هم در بیانیه می‌فرمایند که هیچ تجربه پیشین نداشت. چون این تغییرات جرأت و درک بالایی می‌خواهد و انقلاب‌های منطقه چنین درک و جرأتی نداشتند، شکست خوردند. حضرت امام با اینکه تجربه پیشین نداشت، فضا و محیطی درست کرد تا روش جنگ جدید ایجاد بشود و یک سری نیروی مومن هم بر این قضیه متمحض شدند. کسانی که هیچ تخصص جنگی نداشتند. چند جوان بیست و چندساله بر این کار متمحض شدند و یک روش جنگ جدید به صورت میدانی و عملی و تجربی ایجاد کردند که هنوز هم تئوریزه نشده است.

جلسه‌ای که در خدمت یکی از مسئولین نظام بودیم و جزئیات این تحلیل را توضیح دادیم. ایشان در تایید این تحلیل گفت: سال ۶۵ خدمت شهید خرازی و سردار سلیمانی بودم (هنوز شهید سلیمانی به شهادت نرسیده بود) و این دو بزرگوار می‌گفتند: آن عزیزان سپاهی که رفته‌اند و دوره دافوس خوانده‌اند، در اتاق عملیات شرکت نکنند. چون با آنها اختلاف شدید پیدا می‌کنیم و آنها مرتباً می‌گویند کار شما غیرعقلانی و غیرتخصصی است. می‌گفتند ما به شرطی عملیات می‌کنیم که این عزیزانی که از سپاه رفته‌اند دوره دافوس دیده‌اند، نیابند. یعنی یک واقعیتی ایجاد شده، روش جنگ جدید تجربی است که الان هم در سوریه و جای دیگر به کار می‌گیرند و طرف مقابل را زمین‌گیر می‌کنند. اما چون تئوریزه نشده، از درون مورد سؤال و ابهام است. به نظر ما، عظمت شهید سلیمانی هم بر اساس حفظ این تجربه و بکارگیری مجدد آن و روزآمد کردن آن تعریف می‌شود که در جزوه‌ای به آن پرداختیم.

◎ تجویز راهکارهای صحیح، وابسته به توصیف و فهم عمیق از تجربیات انقلاب برای بقاء

پس تجویزها اگر بخواهد به درستی انجام بشود، باید تجارب قبلی تئوریزه بشود که این نکته مهمی است. همان طور که تا الان تجویزهایی که برای ادامه راه انقلاب مطرح شده، ناقص بوده و جواب کامل را نداده است. چون تجارب قبلی تئوریزه نشده است. یعنی ادبیات تخصصی جدید نیامده تجربه انقلاب را تئوریزه بکند. بلکه تحلیل تجربیات

انقلاب به ادبیات موجود ارجاع شده و آنها هم مادی معنا کرده‌اند و می‌گویند: «راه غلطی رفته‌اید و هزینه‌زا عمل کرده‌اید. چرا نهادهای موازی درست کره‌اید؟» اما تجربه حضرت امام این بود که در امنیت، سیاست و دفاع نهادسازی کرد؛ نه به خاطر اینکه یک دستگاهی بزند، به خاطر اینکه یک مأموریت‌های ویژه‌ای برای حفظ انقلاب به نظرش می‌رسید که نهادهای کلاسیک نمی‌توانستند انجام دهند و آن مأموریت‌ها را از جهت تخصصی، نامعقول می‌دانستند. یعنی محاسبات تخصصی جنگ، محاسبات تخصصی اطلاعات و امنیت موجود، اطلاعات تخصصی در کار سیاسی و حزبی نمی‌پذیرفت این نوع مأموریت‌هایی را که حضرت امام انجام مطرح می‌کرد.

حضرت امام در مقابل این «عدم پذیرش تخصصی» منفعل نشد بلکه نهادهایی تشکیل داد که با تکیه به انگیزه‌های دینی شدید، و لو تجربی و میدانی به نحوی این مأموریت‌ها را انجام می‌دهند. شما از نظر سیاسی، حزب به آن معنا نداشتید. عملاً به صورت وجدانی با نهاد نماز جمعه و مساجد، ساماندهی افکار عمومی کردید. در حالیکه آنها با حزب افکار عمومی را کنترل می‌کنند. اگر نمازهای جمعه در آن دوران شلوغ بود به این دلیل بود که نیازی از جامعه را برآورده می‌کرد و کارکرد حزب را به صورت الهی انجام می‌داد. ارتش بیست میلیونی با نیروی انسانی شهادت طلب که نحوه عملیات را تغییر داد، کار جنگ را به عهده گرفت. اطلاعات سی و شش میلیونی، به عنوان یک نهاد جدید با رفتارهای جدید، مسئله منافقین و جدایی‌طلبی و... را کنترل کرد. لذا عده‌ای از مقامات کوبا وقتی در سال ۶۳ یا ۶۴ به ایران آمدند، با اینکه خودشان متخصص جنگ چریکی بودند، می‌گفتند شما چگونه کردستان را کنترل کردید؟ که شهید کاوه گفته بود من یک تاکتیک‌های جدیدی ابداع کرده‌ام تا توانستم این را کنترل کنم، وگرنه جنگ‌های پارتیزانی معمولاً آنقدر طولانی می‌شود که باعث فرسایش نظام و ضربه به قدرت مرکزی می‌شود؛ مثل وضعیت سودان جنوبی.

◎ نیاز انقلاب به تئوریزه کردن تجارب خود

بنابراین یک نکته خیلی مهم این است که اولاً باید تجارب انقلاب را بر محور انقلاب تئوریزه کنیم؛ نه بر محور ادبیات موجود دانشگاه. که در کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» گام‌های اولیه برای همین تئوریزه کردن بیان شده است. مثلاً در

دکترین‌های دفاعی موجود، نیروی هوایی متغیر اصلی است. در حالیکه نیروی هوایی ما امریکاپایه بود و بعد از انقلاب در این زمینه دچار مشکل جدی شدیم. چگونه نیروی زمینی را تبدیل به متغیر اصلی جنگ کردیم؟ دوباره در نیروی زمینی، متغیر اصلی «ایزار» است؛ چگونه نیروی انسانی شهادت طلب را مبنای طراحی عملیات جدید قرار دادید؟ یعنی به نفع انقلاب، در تخصص موجود تصرف کردیم؛ به خاطر اینکه تخصص موجود نمی‌توانست اهداف انقلاب را محقق بکند. در بخش سیاسی امنیتی دفاعی تا حدود زیادی این کار را انجام دادیم و سرّ توفیق در این عرصه‌ها، همین مطلب است.

◎ چرا در امور سیاسی امنیتی موفق هستیم، در اقتصاد و فرهنگ نیستیم؟ **تئوریزه کردن «تغییر محاسبات» و وزن‌دهی جدید به متغیرها در محاسبات تخصصی دفاعی امنیتی، لازمه تکرار موفقیت در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی**

پس تجویزها باید بر این اساس باشد. در عرصه امنیت و دفاع موفق بودیم و هستیم چون در این عرصه‌ها احساس کردیم هیچ راه دیگری نداریم و فهمیدیم دکترین‌های موجود، اهداف ما را به رسمیت نمی‌شناسد و آنها را غیرقابل تحقق می‌داند در حالیکه آن هدف خاص حتماً باید محقق شود. پس جرأت کردیم و در تخصص موجود تصرف کردیم تا بتوانیم اهداف را محقق کنیم. اما در عرصه فرهنگی و اقتصادی هنوز احساس نکردیم که راه دیگری نداریم و لذا این جرأت برای تصرف در تخصص موجود بوجد نیامده. بلکه هنوز تصور می‌شود اگر در اقتصاد موفق نیستیم به این دلیل است که به توصیه‌های کارشناسی اقتصادی توجه نکردیم. نه؛ این طور نیست.

شاید خوب باشد یک مثال را بزنم تا معلوم شود تئوریزه کردن تجارب انقلاب به چه معناست و چقدر مهم است. سپاه باید رفتارهایی را که مثلاً در دوران دفاع مقدس انجام داده، تئوریزه بکند. اول آیین نامه‌های جنگ متداول را در نظر بگیرد و ببیند چه فرقی‌هایی با رفتار او در جنگ داشته. در کتاب همپای صاعقه ذکر شده که وقتی می‌خواستند به دشمن حمله کنند باید تک جبهه‌ای انجام می‌دادند و از روبرو و پیشانی به خط مقابل حمله می‌کردند که برای این کار هم باید از تانک و نفربر استفاده شود. اما سپاه حتی توپخانه برای آتش‌تهییه نداشت چه برسد به تانک و نفربر لازم. لذا شهید متوسلیان راهکار جایگزین و تجربه‌ای را که قبلاً در کردستان انجام داده بود، در فتح المبین تکرار کرد. (کسی که مبنای تئوریک دستش باشد، می‌تواند این فیش‌ها را درست معنا بکند.) گفتند

ما دشمن را دور می‌زنیم و به خط سوم حمله می‌کنیم. از روبرو حمله نمی‌کنیم، چون ابزارش را نداریم. چطور می‌خواهید به خط سوم برسید؟ این شهید عزیز گفت کار جدیدی که می‌خواهم بکنم، اولاً خودم می‌روم اطلاعات عملیات را انجام می‌دهم، چون این کار که اصلاً معنای تخصصی ندارد، لذا می‌خواهم حجت داشته باشم تا بتوانم خون بچه‌های مردم را به گردن بگیرم. خودش حضور میدانی برای اطلاعات عملیات داشت و یک راهکاری پیدا کردند. رفتند خط سوم را زدند. عراقیها با بی‌سیم به خط اول اطلاع دادند و کمک خواستند. خط اول هم باور نمی‌کردند و می‌گفتند وقتی اینجا خبری نیست، چطور شما ادعا می‌کنید ایرانی‌ها حمله کرده‌اند؟! چون از نظر علم جنگ اصلاً معنا ندارد که کسی به خط سوم حمله بکند. لذا دشمن به شدت غافلگیر شد و این قدر غنیمت به دست آمد که از غنائم آن عملیات، تازه سپاه دارای توپخانه شد.

این چیزی جز تصرف در تخصص موجود و تغییر در طراحی عملیات نیست. یعنی روش جنگ و علم جنگ در عمل و تجربه و میدان، دچار تغییر شده. بعد به تبع آن، آموزش هم عوض می‌شود. یعنی آموزشی شکل می‌گیرد که بکارگیری سلاح‌های پیچیده در آن اصل نیست، بلکه تربیت نیرویی اصل می‌شود که در شب عملیات بتواند پانزده تا بیست کیلومتر پیاده برود تا به خط سوم برسد. قطعاً این تغییر فقط در آموزش نبوده بلکه تدارکات، مخابرات، لجستیک، مهندسی رزمی، نیروی زمینی، دریایی، هوایی و سایر ابعاد جنگ و عرض و طول تخصصی آن به نحوی تغییر کرده که اهداف را به نسبت محقق کند که برای تشریح اینها، پایان‌نامه‌های زیادی باید نوشته شود.

لذا این توصیفی است که کاملاً منجر به تجویز معینی می‌شود. پس کسی که می‌خواهد از دفاع مقدس تحلیل تخصصی انجام دهد، صرفاً نمی‌تواند بگوید با توکل به خدا و رمز یا حسین رفتیم و پیروز شدیم. بله این اعتقادات و انگیزه‌ها مبنای کار بود، اما مهم این است که نشان دهیم این اعتقادات چه تاثیری در طراحی عملیات می‌گذارد؟ و چه تغییر و فاصله‌ای با دکترین‌های موجود دفاعی امنیتی سیاسی ایجاد کرده است؟ این مسئله است. انقلاب اینجا معنا پیدا می‌کند. اعجاز انقلاب همین جا است. **نظام اسلامی** اگر این را تئوریزه بکند، آن وقت تکرارش در جنگ اقتصادی را می‌تواند انجام دهد. قابلیت تکرار پیدا می‌کند. وقتی شما وجه تخصصی آن را پیدا کردید، آن وقت قابلیت تکرار و تعمیم پیدا می‌کند. وگرنه اگر در تحلیل جنگ صرفاً بگوییم با

توکل رفتیم و زدیم، نسخه‌ای برای امروز به ما نمی‌دهد بلکه عظمت فرماندهان و رزمندگان ما را یک شجاعت بدون تدبیر جلوه می‌دهد. پس باید بگوییم در جریان دفاع مقدس و ارتش بیست میلیونی و اطلاعات سی و شش میلیونی و... وزن و ضربدهی متداولی که درباره متغیرهای جنگ، متغیرهای اطلاعات و امنیت و متغیرهای سیاست وجود داشته، تغییر کرده است.

به عبارت دیگر و برای اینکه وارد قسمت سوم بشوم، تجربه انقلاب توانسته بُعد دفاعی و امنیتی «ادبیات توسعه پایدار» و محاسبات علمی آن را به نسبت کنار بزند یعنی در آن تصرف کرده و آن را تغییر داده و این باعث بقای انقلاب شده است.

□ نقطه کانونی سوم: عظمت چشم‌انداز پیش رو

خب برآیند نقطه اول و دوم چه بود؟ یعنی عظمت اصل انقلاب و عظمت کارکرد انقلاب چه نتیجه‌ای داشت؟ طبق بیانیه «فرعون‌های آرمیده در تخت قدرت به تزلزل درآمدند» و انقلاب، دوگانه «شرق و غرب مادی» را از بین برد و دوگانه‌ای جدید به نام دوگانه «اسلام و استکبار» ایجاد کرد.

دعوت به اسلام هم به این صورت و از طریق عمل و عینیت انجام شد؛ نه با کتاب نوشتن و منبر رفتن. در موضع معادلات قدرت، اگر یک قدرت جدید پدید آمد، همه مردم جهان می‌فهمند. وگرنه منبر و کتاب ما را سه چهارم مردم جهان حوصله ندارند بخوانند. ولی در قدرت که دست بردید، آنجا دعوت به اسلام مطرح است. تبلیغ هم همین جا معنا می‌شود.

در عرصه «اصل حاکمیت و کسب قدرت»، دوگانه اسلام و استکبار به جای دوگانه شرق و غرب مادی بوجود آمد و سپس تثبیت شد و باقی ماند. دنیاپرستان و مادیون حاکم بر جهان نتوانستند این را از بین ببرند و باقی ماند. و این طور همه را به اسلام دعوت کردید و یک معجزه رقم زدید. از بین این صخره‌ها ناقه صالح درآوردید. این تقسیمی که شکستید در اصل حاکمیت بود. حالا که تثبیت شده، وارد کیفیت حاکمیت می‌شوید. یعنی چگونه اداره بکنم که ناهنجاری‌ها کاهش پیدا بکند؟ چگونه فرهنگ و اقتصاد را با این تغییرات سیاسی امنیتی دفاعی هماهنگ کنم؟ نمی‌شود سیاست و امنیت و دفاع به یک سمت برود اما فرهنگ و اقتصاد به سمت دیگری برود.

چگونه فرهنگ و اقتصاد را به تبع سیاست و دفاع هماهنگ کنیم؟ چون همان طور که مبارزه برای کسب قدرت و علوم دفاعی و جنگی در دنیا، روش علمی و ادبیات عینی و الزام عینی داشت، کیفیت حاکمیت و از بین بردن ناهنجاری‌های فرهنگی و اقتصادی هم، ادبیات علمی و الزامات عینی دارد.

پس برای معنادرند چشم‌اندازی که با آن مواجه هستیم، باید به این نکته توجه کنیم که ما اصل حاکمیت را تثبیت کردیم اما با یک تقسیم مادی جدید در کیفیت حاکمیت روبرو هستیم. با یک مثال عرض می‌کنم:

برادران عزیز! همه می‌دانیم که این موبایل‌های لمسی با ترکیب چند تخصص تولید شده. مثلاً برای تنظیم وایبره (لرزش) آن، یک گروه تخصصی کار کرده و برای بهبود آنتن‌دهی آن یک گروه دیگر فعالیت کرده و برای ارتقاء نرم افزار و سیستم عامل آن، گروه دیگری فعال شده. در نهایت و با روشی خاص، یک گروهی آمده و همه اینها را با هم هماهنگ کرده. این ترکیب از تخصص‌هاست که موبایل را تحویل داد! اما تولید موبایل فقط یک قسمت از صنعت آی‌تی است که وزارت‌خانه ارتباطات مسئول آن است و در کنار بیست وزارت‌خانه دیگر قرار می‌گیرد. نمی‌شود برای یک موبایل بگویید تخصص و علم و هماهنگی علوم لازم دارد، اما اداره کشور، علم و تخصص و هماهنگی نیاز ندارد! بلکه پیچیدگی و ادبیات و محاسبات و عدد و رقم و آمار کمی در اداره کشور، بسیار بیشتر است. یعنی صنعت آی‌تی با حمل و نقل، با امنیت و دفاع، با کشاورزی، با تغذیه با بهداشت، با مسکن و ... را چگونه هماهنگ کنیم؟ این هم علمی دارد که بسیار پیچیده‌تر از ساخت موبایل است. به آن علم چه می‌گویند؟ ادبیات حکمرانی، ادبیات توسعه پایدار و همه جانبه. این هم علمی تخصصی است که متأسفانه مادی است و در کیفیت حاکمیت، مادی عمل می‌کند. به دنبال افزایش لذت و معاشقه با دنیاست. آیا این لذت دائم التزاید از دنیا، صرفاً یک مبنای نظری است؟ نه، بلکه آن را تبدیل کرده به محاسبات کارشناسی و عدد و رقم و کمیّت و عنوان ادبیات توسعه پایدار و همه جانبه پیدا کرده است.

لذا محورهای هفت‌گانه‌ای که در بیانیه به عنوان چشم‌انداز مطرح شده، همگی از منظر ادبیات توسعه پایدار تعریف شده و راه حل آنها روشن است. می‌گویند تجارب توسعه یافتگی وجود دارد. ببینید برزیل چگونه حل کرد. سنگاپور را ببینید. و همه دستگاه کارشناسی کشور با عدد و رقم این را به شما می‌گویند. بحث نظری هم نیست که بگویند ما انسان‌محور و اومانیزست هستیم. بلکه عدد و رقم در مقابل شما قرار می‌دهند. شاخصه

کمی برای وضع مطلوب می دهند و بعد آمار وضع موجود شما را استخراج می کنند و میزان فاصله شما با شاخص های مطلوب را نشان می دهند و راه حل رفع این فاصله را هم به صورت کیفی و کمی بیان می کنند و تجربه دنیا را هم در هر زمینه مقابل شما قرار می دهند. همان طور که می گفتند می خواهی مبارزه کنی؟ تجربه اش، روش پارلمانی و چریکی است. می خواهید بجنگید؟ تجربه اش دافوس است. می گویند کیفیت اداره در بهداشت و مخابرات و مسکن و محیط زیست و ورزش و امنیت و دیپلماسی و انرژی و... به این صورت است. در این میان، کار جهادی و دولت انقلابی چه معنایی دارد؟ هر دولتی باید این دستور کار را انجام دهد و لو با تغییرات جزئی و روبرویی.

© روش رهبری در مواجهه با بدنه کارشناسی موجود و ادبیات تخصصی توسعه

اینجاست که عمق روشن بینی مقام معظم رهبری معلوم می شود که در سال ۸۹ گفتند: «توسعه بار ارزشی دارد.» یعنی در کیفیت حاکمیت، می خواهیم مشکلات و ناهنجاری ها را حل کنیم، مواجه با یک یک تقسیم جدید هستیم: «یا توسعه یافته و یا در حال توسعه.» مهمترین مواجهه انقلاب در گام دوم، کیفیت حاکمیت در ادبیات توسعه است که بحث نظری هم نیست. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، مثل یک ماشین است که به جای چهار نفر، ملت ها را بر آن سوار می کنند. مسئولان کشور پشت آن می نشینند و اعداد و ارقام و شاخصه هایی که در رسانه ها می گویند، مثل نشانگر آب، نشانگر روغن، سرعت سنج و مقدار بنزین در این ماشین است. با کنترل این نشانگرها پشت ماشین می نشینند و کشور را به نقطه ای از توسعه یافتگی می برند و مردم را در آنجا پیاده می کنند. حالا اگر این ماشین، به تعبیر مقام معظم رهبری بار ارزشی داشته باشد، یعنی مردم و کشور را به سمت آرمان های مادی می برد و نه به سوی آرمان های مکتبی.

بله! مدیران بد و بی عرضه و ریزش کرده و دنیازده هم داریم، اما به نظر می رسد کل و ریشه اصلی چالش انقلاب، نرم افزار اداره کشور و علم و تخصص اداره کشور و ناسازگاری آن با جهت گیری انقلاب است. یعنی حتی اگر همه مدیران هم خوب و درجه یک باشند، باز همین چالش ها را داریم. و اساساً اگر مدیران دچار ریزش می شوند، به خاطر این است که محاسبات همین دستگاه را می بینند و می گویند واقعیت های دنیا اینهاست. انقلابیون بی جهت شعار می دهند. بسیاری از مسئولین در ابتدا به دنبال ارزش های مکتبی هستند اما چون دائماً با گزارش های کارشناسی و تصمیم سازی و آمار و ارقام که روی میز او

می‌گذارند، مواجه است و در معرض آنهاست، این ماشین و نحوه حرکت آن به محیط پرورش برای او تبدیل می‌شود و به تدریج می‌بیند که آرمان‌ها و جهت‌گیری انقلابی نسبتی با این ماشین و فرمول‌هایش ندارد و آهسته‌آهسته به این نتیجه می‌رسد که: «شما شعار می‌دهید و واقعیت‌های اداره کشور و دنیا چیز دیگری است.»

شاید بگویید این توسعه یافتگی در کدام بخش از بیانیه گام دوم بحث شده؟ می‌گویم باید به هفت محوری که رهبری گفته‌اند، توجه کرد و آن را با ادبیات تخصصی بسیار پیچیده‌ای مقایسه کرد که در تعیین محور چشم‌اندازهای برنامه‌های توسعه بکار می‌رود. مثلاً در کتاب «مبانی نظری برنامه چهارم توسعه» بنابر یک بحث تخصصی، یازده محور برای چشم‌اندازها را معین کرده و از آنها تعریف ارائه داده است. هفت محوری که رهبری در بیانیه از آنها نام برده یا اساساً در بین آن یازده محور نیست یا اگر از نظر اسمی و عنوانی اشتراک دارند، از نظر ماهوی و محتوایی با هم اختلاف دارند. به عبارت دیگر، ادبیات انقلاب و ادبیات توسعه درباره عوامل و متغیرهای چشم‌انداز آینده، اختلاف بزرگی دارند؛ یا تعریف متغیرهای‌شان با یکدیگر تفاوت دارد یا اگر متغیرها با هم مشترکند، ضریب‌های آنها با هم متفاوت است. مثلاً در محوره‌های یازده گانه چشم‌انداز در ادبیات توسعه، اصلاً «استقلال» یا «معنویت» مطرح نیست یا «سبک زندگی» به این معنا ندارند؛ چون سبک زندگی‌شان روشن شده و جا افتاده است. البته هم ادبیات انقلاب و هم ادبیات توسعه، به اقتصاد و علم در محوره‌های چشم‌انداز پرداخته‌اند اما اقتصاد و علم در نظر آنها، ابزار هماهنگی با جامعه جهانی است. در حالی که رهبری می‌گوید پرداختن به اقتصاد و علم، ابزار جلوگیری از نفوذ دشمن است. یعنی دقیقاً در تعریف سرفصل‌های چشم‌انداز، مخالف با ادبیات توسعه عمل کرده است.

البته چون مخاطب بیانیه گام دوم، فرهنگ عمومی بوده، نامی از ادبیات توسعه در آن نمی‌بینید اما در «اولین نشست اندیشه‌های راهبردی جمهوری اسلامی» صریحاً از «توسعه» اسم می‌برند و می‌فرمایند بار ارزشی دارد. بعد هم برای این مطلب، «مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» را تشکیل دادند تا با تولید این الگو، آن را جایگزین الگوی توسعه کنند. پس در گام با یک تقسیم جدید مواجهیم که باید آن را بشکنیم. اگر از تجربیات قبلی و توصیف‌های قبلی در شکستن تقسیم قبلی استفاده نکنیم، نمی‌توانیم این تقسیم جدید را بشکنیم و حتی تصور می‌کنیم که چون به توصیه‌های کارشناسی گوش ندادیم،

وضعیت ما این طوری شد. الان چون آسیب شناسی‌ها غلط است، تجویزها بی‌فایده می‌شود. الان می‌گویند ناهنجاری‌ها به دلیل عدم توجه به کارشناسی است. در حالی که این کارشناسی، قسمت سیاسی و نظامی هم دارد و بر اساس آن، اصل انقلاب و در افتادن با شرق و غرب مادی، کار غلطی بود! حالا باید کارشناسی موجود را کنار بگذاریم و ذوقی جلو برویم؟ یا مساله و چالش مهم این است که باید یک کارشناسی جدید ایجاد و تولید کنیم؟

© برجام، محصول کارشناسی علمی و تخصص مادی / منشأ ناهنجاریهای کشور: درگیری ادبیات انقلاب با ادبیات توسعه در کیفیت اداره کشور

و الا اگر این ادبیات کارشناسی موجود را قبول کنیم، چند لازمه مطرح می‌کند و در نهایت می‌گوید باید «هم‌پیوندی فعال با قطب‌های سرمایه و تکنولوژی» داشته باشید. لذا این نکته خیلی مهم است: برجام صرفاً حاصل چند محصول غربزده که بچه‌های‌شان در خارج از کشور زندگی می‌کنند، نیست؛ این تحلیل بسیار ناقصی از برجام است. بلکه «خط تولید برجام‌ها» در دستگاه محاسبات کارشناسی کشور و ضرایب فنی آن و الگوی تخصیصی است که از آن برآمده است. خط تولید برجام‌ها، دستگاه کارشناسی است که براساس ادبیات توسعه شکل گرفته و کارشناسان ما - و لو متدین و دلسوز - درس آن را خوانده‌اند. همان طور که امرای انقلابی ارتش هم دافوس خوانده بودند. این میان، ادبیات تخصصی حوزه هم می‌گوید اینها ادراکات عقلایی است که دین نسبت به آنها نظری ندارد.

البته انقلاب و رهبران آن نمی‌خواهند ادبیات توسعه را بپذیرند و درگیری آن با ادبیات انقلاب را وجدان می‌کنند. لذا حتی الامکان به این ماشین توسعه ضربه می‌زنند تا جهت‌گیری انقلاب، مادی نشود. عظمت رهبری این است که بدون اینکه دستگاه کارشناسی متناسب با انقلاب را داشته باشد، هم با این دستگاه کارشناسی کار می‌کند و هم آنجا که متوجه درگیری آن با جهت‌گیری انقلاب می‌شود، به آن ضربه می‌زند؛ بدون اینکه دستگاه کارشناسی داشته باشد. عظمت یقین پولادین را ببینید! هم در اوج مدارا با این دستگاه کارشناسی کار می‌کند، چون کسی بر آنها حجت را تمام نکرده که مثلاً دستگاه محاسبات شما مادی است و دستگاه الهی برای محاسبات وجود دارد. اما همزمان آنجا که دستگاه کارشناسی می‌خواهد جهت‌گیری را عوض کند، حتی الامکان جلویش را

می‌گیرد. لذا منشأ ناهنجاری‌های کشور، درگیری ادبیات توسعه با ادبیات

انقلاب در کیفیت اداره کشور است. در سلامت، در بهداشت، در تغذیه، در مسکن، در حمل و نقل، در همه وزارتخانه‌هایی که وجود دارد، محاسبات کارشناسی جریان دارد و طبق عدد و رقم روز دنیا دارند کار می‌کنند و فاصله کشور را با شاخصه‌های جهانی اعلام می‌کنند.

آن تحقیر و ناامیدی هم - که رهبری دائماً نسبت به آن اعلام خطر می‌کنند - در ریشه، از همین جا شکل می‌گیرد. محاسبات کارشناسی می‌گوید ببینید جهان به چه سمتی می‌رود و شما کجا هستید! بله به تعبیر رهبری اگر ما «وال استریت ایرانی» بخوایم، همین راه را می‌رویم اما مساله این است که ما آن چشم‌انداز را نمی‌خواهیم. پس دستگاه محاسباتی و ماشین توسعه جایگزین از سوی حوزه و دانشگاه تولید نشده و این دو بال علمی کشور، نسخه‌ی دیگری برای اداره کشور، تحویل انقلاب نداده‌اند. پس انقلاب در وضعیت «اضطراب علمی» است. به ناچار، انقلاب سوار همین ماشین است، هم با آن حرکت می‌کند و هم به آن ضربه می‌زند. همین که ضربه می‌زند و از حاکمیت «جهت‌گیری مادی» جلوگیری می‌کند بسیار عالی است، اما بالاخره سوار این ماشین هستیم و این ضربه‌ها جلوی حرکت آن را می‌گیرد که این به معنای هرج و مرج در اداره کشور است. یعنی به بیان تمثیلی، در کنار بنزین (انگیزش مادی) به باک این ماشین، آب (انگیزش الهی) هم وارد می‌کنیم یا ناگهان ترمز دستی آن را می‌کشیم و این ماشین، چپ می‌کند.

عظمت چشم‌انداز این است که شما با یک تقسیم علمی جدید مواجه هستید، همان طور که قبلاً با یک تقسیم علمی مادی مواجه بودید. آنجا هم کار بی‌تدبیر و بدون فکر نبوده است گرچه تئوریزه نشده. در «گام اول» هم تقسیم‌ها و تعاریف علمی در بخش سیاسی، امنیتی، نظامی ادبیات توسعه را شکستید که توانستید موفق شوید. امروز هم برای تغییر اوضاع در جنگ فرهنگی و اقتصادی هم باید تقسیم «یا توسعه یافته و یا در حال توسعه» را بشکنیم که یکی از قدم‌های اولیه برای این مهم، تئوریزه کردن همین تجارب قبلی است. این درک اگر نباشد، آن موفقیت‌ها را هم نمی‌شود تکرار کرد. چون این یک ماشین است و نمی‌شود بدون تدبیر و نقشه به آن دست زد یا همه دکمه‌هایش را فشار داد. اگر در سرعت صد کیلومتر بر ساعت، ناگهان ترمز دستی را بکشید، چپ می‌کند. باید سرعت را به بیست رساند، سپس ترمز دستی را کشید. باید از

این امور درک تخصصی اما متناسب با انقلاب پیدا کرد. به عبارت دیگر نقشه راه برای دوره گذار لازم است. بحمدالله حسینیه اندیشه، مدعی دستیابی به این نقشه گذار است که تفصیل آن در کتاب «بررسی سه تئوری تولید قدرت، اطلاع، ثروت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» آمده است.

□ نقطه کانونی چهارم: عظمت نقش جوان متعهد

در این وضعیت، جوان متعهد چه کاره است؟ جوان آن کسی است که شکل‌پذیر است، شکل گرفته در ادبیات توسعه نیست. طبق روال عادی و طبیعی، اگر اداره کشور علم و تخصص خاص خود را دارد (و آن ادبیات توسعه است)، طبیعاً کسانی که بر این علم متمحض شده‌اند، باید مسئول باشند. همان‌طور که ما تعیین تکالیف دینی خودمان را به یک طلبه جوان نمی‌سپریم و به سراغ مراجعی می‌رویم که چند ده در علم دین متمحض شده‌اند، می‌گویند اداره کشور را هم باید به کسانی سپرد که در ادبیات توسعه تخصص بالا دارند و آنها باید مسئول و مغز متفکر در اداره نظام باشند. لذا جوان، محوریتی ندارد.

اما به نظر ما رهبری دقیقاً این واقعیت را درک می‌کند که اگر محور کار به دست عناصر شکل گرفته در ادبیات توسعه باشد، مأموریت انقلاب اسلامی و چشم‌انداز مدنظر محقق نخواهد شد. همان‌طور که عبور از چالش‌های سیاسی و نظامی و امنیتی در گام اول با چنین عناصری ممکن نبود. پس عناصر شکل‌پذیر از ادبیات انقلاب لازم است و جوان، شکل‌پذیر است، شکل گرفته در ادبیات توسعه نیست. پس اعطاء این مأموریت به جوانان هم، به تبع همین مسئله شکل می‌گیرد. جوانان کسانی هستند که حاضرند برای رسیدن به تکامل مدنظر، ساختارهای موجود را بشکنند و بیشتر می‌توانند از ادبیات توسعه فاصله بگیرند. همان‌طور که شهید باقری بیست و چند ساله کسی بود که می‌توانست براحتی از دافوس‌ها و آیین‌نامه‌های متداول جنگ فاصله بگیرد. لذا در صحبت‌های این شهید، چنین مضمونی آمده: «ما چون ایمان داریم و یقین داریم و نیروهای مکتبی هستیم، از آیین‌نامه‌های مستشاران آمریکایی توانستیم فاصله بگیریم، به خاطر همین در جنگ می‌توانیم موفق بشویم.» در خاطرات جنگ هم نقل شده که ایشان چند ماه با عناصر انقلابی در

ارتش چند ماه مباحثه داشتند تا بتوانند طرح عملیات جدید برای شکست حصر آبادان را به آنها بقبولانند، چون معنای تخصصی نداشت. در نهایت وقتی شکست‌های دکترین موجود ادامه پیدا کرد، قبول کردند که این جوانها هم بیایند و یک امتحانی بکنند. اگر مدیریت جنگ از ارتش به سپاه داده شد، به این دلیل بود که سپاه توانست طرح عملیات جدیدی ارائه کند. نه اینکه چون فقط انقلابی بود و شعار می‌داد؛ بلکه چون انقلابی بودنش را به عقلانیت تبدیل کرد و عقلانیت را در طراحی عملیات‌ها عینیت بخشید. جرأت کرد قالب‌های تخصصی را بشکند. آیا این جرأت به معنای «مدیریت جنگ به نحو عوامانه» بود؟ نه، بلکه به معنای ایجاد یک تخصص جدید - و لو به نحو تجربی و میدانی - بود.